بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 27/01/92

جلسه 867

عرض کردیم نظریه تعویض سند تمام نیست مگر در مواردی که شیخ طوسی بدء سند می کند در تهذیب واستبصار به این شخصی که گفته أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته.

دو وجه برای علت کلام خود عرض کردیم:

وجه اول: این بود که ظاهر روایات سعد بن عبدالله مثلا روایات واقعیه اوست نه روایات منسوبه به او، منتهی قرینه لبیه می گوید که چون ما احاطه نداریم به جمیع سخنان او پس قصدمان این است که بگوئیم هر کجا گفتیم که مثلا شیخ انصاری این سخن را فرمود بی جهت این حرف را نمی زنیم بلکه ما سند معتبری داریم مربوط به آن مواردی که سخنی را به طور جزم به او نسبت می دهیم، شیخ طوسی هم مقصودش ظاهرا همین بوده در مورد سعد بن عبدالله که أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته ما که بدء سند می کنیم به سعد بن عبدالله بدانید که این سخن مسند است نه مرسل، وسند ما هم در مشیخه تهذیب وفهرست ذکر شده است.

وجه دوم: این استکه ما اصلا به ذهنمان می آید که اکثر اسانید که در فهرست ذکر شده به لسان أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته به عنوان تبرک وتیمن بوده نه اینکه بخواهد سند تفصیلی به کتب وروایات ذکر کند، چون لازمه این مطلب این استکه اگر سعد بن عبدالله روایاتش را در ضمن کتابی جمع کرده بود خوب این کتاب یداً بید به دست شیخ طوسی رسیده باشد از سعد بن عبدالله وشیخ بگوید که من توسط استادم واستادم توسط استادش تا سعد بن عبدالله این روایات را از سعد بن عبدالله نقل می کنم اما اینکه روایاتِ در غیر کتاب سعد بن عبدالله که سعد بن عبدالله به طور شفاهی ومتفرق نقل کرده به افراد اگر شیخ بخواهد بگوید من به تک تک اینها سند تفصیلی دارم این عادتا غیر مقدور است است وشواهدی بر خلافش هست:

مواردی هست که شیخ طوسی می گوید أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته در حالیکه در کنارش می گوید من تعداد کتابها را نمی دانم بلکه قیل له ثلاثون کتبا کما فی علی بن حسن بن فضال، یا راجع به یونس بن عبد الرحمن می گوید له کتب کثیرة اکثر من ثلاثین کتابا قیل انها مثل کتب حسین بن سعید وزیاده، یعنی من خودم ندیده ام وخبر ندارم، وجالب این استکه بعدش می گوید أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته ودر ضمن این طرق نام ابن الولید را ذکر می کند، می گوید آخبرنا بجمیع کتبه وروایاته فلان وفلان عن ابن الولید بعد می گوید یکی از این سندهایی که ابن الولید در آن واقع شده است عن محمد بن عیسی بن العبید عن یونس است، بلافاصله بعدش می گوید قال ابن الولید: وما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس لا یعتمد علیه ولا یفتی به، خوب شما که همین الآن گفتید أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته وچند طرق ذکر کردید ودر بیش از سه طریق شاید ابن الولید در آن واقع شده است، یک طریق ابن الولید عن محمد بن عیسی عن یونس نقل می کند، طریق دیگر ابن الولید از شخص دیگری از یونس نقل می کند، خوب اگر نظریه تعویض سند درست باشد معنایش این استکه ابن الولید به روایات یونس چندین سند مستقل دارد، آنوقت چطور می شود که بلافاصله ابن الولید بگوید ولی بدانید که آنچه را که محمد بن عیسی بن عبید منحصرا ومتفردا از یونس نقل می کند قابل اعتماد نیست، اگر مواردی هست که محمد بن عیسی بن عبید منحصرا نقل می کند از ابن عبید پس چطور شما سندهای مستقل دیگر هم آوردید جناب ابن الولید به جمیع کتب وروایات یونس؟ اینها با نظریه تعویض سند قابل جمع نیست.

شاهد قوی تر این است که صدها صاحب کتاب ذکر می کند وبرای آنها گاهی کتابهای متعددی ذکر می کند ودر بسیاری از این موارد به این کتابها سندهای متعددی ذکر می کند به صاحب کتاب بجمیع کتبه وروایاته چطور می خواهد این سندهای متعدد إخبار به تفاصیل کتب وروایات باشد یا باید کتاب در اختیارش بگذارند مثلا سعد بن عبدالله کتاب خودش را در اختیار شاگردش بگذارد وشاگردش بالاخره آن را در اختیار شیخ طوسی بگذارد که می شود مناوله کتاب، این عادتا محتما نیست در باره همه این افراد؟

اگر بگوئید که شیخ طوسی می آمده ونسخه این اساتید را استنساخ می کرده است.

خوب این همه کتاب با سندهای متعدد چه قدر شیخ فرصت می کرده که بیاید آنها را استنساخ کند آن هم کتبی در بینشان بوده مثل اغانی ابوالفرج اصفهانی که می گوید کتاب کبیر که حاوی شعرهای جاهلیت بوده بعد می گوید أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته وچندین سند ذکر می کند، محتمل نیست که شیخ بیاید این را مقابله کند واستنساخ نماید.

پس حداقل این استکه اینها ما یصلح للقرینیه که ظهور جمله أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته در اینکه بخواهد بگوید تفاصیل این روایات را من از این اشخاص با واسطه گرفته ام، حداقل این استکه ما یصلح للقرینیة است که جلو همچنین ظهوری را می گیرد.

یبقی اشکال: اگر این سندها تیمنا وتبرکا بوده حداقل کثیری از اینها پس چرا شیخ طوسی در اول مشیخه تهذیب وآخرش می گوید من برای خارج کردن این احادیث از ارسال این مشیخه را نوشته ام، وصرف سند تیمنی وتبرکی که مشکل ارسال را حل نمی کند وتأثیری در آن ندارد، لذا اگر سعد بن عبدالله با واسطه به شیخ گفته که أجزت لک جمیع کتبی وروایاتی بلکه خود شیخ طوسی باید برود نسخه را از بازار پیدا کند ودقت کند ببیند نسخه معتبره هست یا نیست حالا سعد بن عبدالله به او بگوید أجزت لک جمیع کتبی وروایاتی یا نگوید، پس چگونه شیخ این حرف را زده که من برای خروج روایات از ارسال این اسانید را ذکر می کنم؟

ممکن است شما بگوئید که بین مشیخه تهذیب وفهرست فرق است، مشیخه تهذیب برای موارد بدء سند بوده که در تهذیب بدء سند کرده وگفته روی سعد بن عبدالله که نیاز به ذکر سند داشته است وشاید هم از کتاب او نقل می کند که درد سر هم ندارد وروایت در کتاب قابل احصاء است ولی در فهرست که همچنین قرینه ای نداریم.

در این صورت به شما اشکال می شود که شیخ در آخر مشیخه ص 80 می گوید این طرقی که من در این کتاب ذکر کردم بعض طرق است ومن اراد التفصیل فلیراجع الفهارس ومنها ما کتبناه فی بیان الطرق الی المصنفات والاصول فی کتاب فهرست الشیعة و الحمد لله رب العالمین، پس دارد احاله به فهرست می دهد ونمی شود حساب این دو تا را از هم جدا کند.

باز هم می توانیم از این اشکال جواب بدهیم که خود این عبارت قرینه دارد که همه ین طرق به کتب وروایات تفصیلیه نبوده است، چون شیخ می گوید به فهارس مراجعه کنید وتنها فهرست خودش را نمی گوید، اگر می خواست سند خودش را ذکر کند فهارس علمای دیگر که سند شیخ طوسی را که ذکر نکرده اند.

البته ما نمی خواهیم بگوئیم که همه این طرق تشریفاتی بوده است، چون مشکل درست می کند برای توجیه کلام شیخ در مشیخه که می گوید من این مشیخه را نوشته ام تا روایات از ارسال خارج بشود، ولی دلیل نمی شود که همه آنچه که در فهرست شیخ است طریق به تفاصیل کتب وروایات بوده، بله فی الجمله آنچه که در مشیخه است اینجور بوده آنهم به کتب ومصنفات واصول که آنهایی که بدء سند می شد واز کتاب آن شخص بود، وبخشی از فهرست که تعبیر می کند قرائة علیه بوده وبرخی هم اجازة این را منکر نیستیم، اما اینکه همه اش قرائة علی الاستاد باشد یا نسخه کتاب را استادش دست شیخ طوسی داده باشد در همه موارد خلاف ظاهر بلکه خلاف وجدان است.

ولذا ما به خاطر این دو اشکال نظریه تعویض سند را نمی پذیریم ولی جائی که شیخ طوسی بدء سند کند در تهذیب واستبصار مشیخه تهذیب او را از ارسال خارج می کند، یا مشیخه فقیه که روایات صدوق را از ارسال خارج می کند، البته آقای زنجانی در همان هم ایراد دارد می گوید همین هم بود ونبودش یکی است چون آنها سند به عناوین کتب بوده است اما آن کتابی که شیخ دستش گرفته به نام کتاب علی بن جعفر به او که سند نداشته است، بلکه فقط به طور سوری از ارسال خارج می شود، چون می گوید من به کتاب علی بن جعفر سند دارم اما این نسخه ای که شما نقل می کنی از کتاب علی بن جعفر را چه کسی به تو داده آقای زنجانی میگوید شیخ اعتماد کرده به این نسخه، ولذا گفته اگر کتاب از کتب مشهوره باشد ما هم قبول می کردیم ولو سند ذکر نمی کرد چون سند به عنوان است وارزشی ندارد، ولذا ابن ادریس سند ذکر نمی کند به کتب اما وقتی می گوید وفی جامع البزنطی می پذیریم.

اقول: این کلام آقای زنجانی که آقای سیستانی هم قبول دارند بحثی استکه باید در جای خودش مطرح شود وما آن را نفی نمی کنیم، راجع به صاحب وسائل که یقینا همینطور است که ایشان می فرماید.

فلا یتم نظریة تعویض السند بعمومها الا فی موارد بدء السند حالا یا بخاطر اینکه می پذیریم که ظاهر أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته این استکه روایاتی است که نسبتها أنا الی سعد بن عبدالله، یا اگر بگوئیم تیمن وتبرک می گوئیم وقتی شیخ اسناد جزمی داد که این حدیث سعد بن عبدالله است اصالة الحس می گوید ان شاء الله قرائن قطعیه ای بود که ما هم اگر مثل شیخ طوسی بودیم ودر زمان او بودیم یقین پیدا می کردیم که این حدیث سعد بن عبدالله است لان الکتاب کان مشهورا وکانت قرائن قطعیه لذا اصلة الحس جاری می کردیم که نظر آقای زنجانی این است.

پس با حدیث رفع نمی شود سند حدیث رفع را درست کرد.

ولی از یک راه دیگر می شود سند حدیث رفع را تصحیح کنیم وآن راه این استکه این حدیث رفع را شیخ صدوق در فقیه هم نقل می کند منتهی مرسلا می گوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله رفع عن امتی تسعة ومطمئنیم که همان سند خصال وتوحید است نه سند دیگر، وایشان در اول فقیه گفته حدیثهایی که من نقل می کنم از کتب معتمده ومشهوره است، احمد بن محمد بن یحیی کتاب نداشته تا چه رسد به کتاب مشهور، پس مطمئنیم یا شهادت صدوق برای ما معتبر است وکشف می کند که این حدیث یا در کتاب سعد بن عبدالله بوده یا در کتاب حریز یا کتاب یکی دیگر از رواة جلیل القدر این حدیث، که احمد بن محمد بن یحیی هیچ کاره می شود وفقط راوی کتاب بوده این قرینه می شود که این روایت به نظر شیخ صدوق در کتاب سعد بن عبدالله بوده وچون کتاب مشهور بوده دیگر نیازی به احمد بن محمد بن یحیی نیست واو را فقط راوی کتاب سعد بن عبدالله تلقی می کنیم وچون کتاب مشهور است نیازی هم به وجود احمد بن محمد بن یحیی العطار نداریم، هذا من جهة مشکلة جهالة احمد بن محمد بن یحیی العطار.

اشکال دوم در حدیث رفع این استکه: حریز می گوید عن أبی عبد الله علیه السلام، وحریز بدون واسطه از امام صادق علیه السلام زیاد حدیث نقل کرده ومشکل خاصی هم نبوده است وطبقه اش هم می خورد به اینکه راوی از امام صادق علیه السلام باشد، الا اینکه کشی نقل کرده از قول عیاشی او از محمد بن نصیر الکشی (که از اجلاء است) واو از محمد بن عیسی بن عبید (که ثقه جلیل القدر است) واو از یونس بن عبد الرحمن که گفته انه لم یسمع من ابی عبدالله الا حدیثین او حدیثین، هر جا که حریز عن أبی عبدالله علیه السلام گفت می شود مقرون به علم اجمالی به اینکه حدیث مرسله است.

چندین جواب از این اشکال داده شده است:

1- آقای خوئی فرموده، حدیث کشی ضعیف السند است، چون محمد بن نصیر که در روایت است شاید محمد بم نصیر نمیری است که غالی بوده است، لذا مردد بین خوب وبد است، وآن محمد بن عیسی هم که در روایت آمده در بعضی نسخ کشی آمده محمد بن قیس واو مجهول است.

اقول: این اشکال عجیب است خود آقای خوئی در ترجمه محمد بن نصیر فرموده: محمد بن نصیر کشی است که شیخ در رجالش گفته ثقة جلیل القدر کثیر العلم، خود کشی در پنج مورد نقل می کند از همین محمد بن نصیر از محمد بن عیسی، در یک مورد نقل می کند از محمد بن نصیر از احمد بن محمد بن عیسی، در 24 مورد هم نقل می کند از محمد بن نصیر از رواة دیگر مثل صفوان، بعد خود آقای خوئی بعد از اینکه فرموده این محمد بن نصیر کشی که از مشایخ عیاشی است ربطی به محمد بن نصیر نمیری که غالی ضعیف بود ندارد، بعد راجع به آن محمد بن قیس هم فرموده این مصحف محمد بن عیسی است، در این طبقه اصلا محمد بن قیس نداریم مکرر محمد بن مسعود نقل می کند از محمد بن عیسی عن یونس، واصلا راوی کتب یونس محمد بن عیسی بوده است، وگاهی خود کشی بلاواسطه از محمد بن نصیر نقل می کند، واین محمد بن نصیر ظاهرش همان محمد بن نصیر کشی است نه آن محمد بن نصیر نمیری کافر ملحد که اصلا نمی شود که کشی از او حدیث نقل کند.

2- آقای خوئی فرموده ما علم داریم به بطلان این کلام، چطور می شود که بگوئیم لم یسمع حریز من أبی عبدالله علیه السلام الا حدیثا او حدیثین؟ با اینکه به طرق صحیحه در 215 مورد داریم که می گوید "حریز عن أبی عبدالله علیه السلام" یا "قال حریز قال أبی عبدالله علیه السلام" نمی شود که همه اینها ارسال وخطاء باشد لذا مطمئنیم که یکی در این بین در این کلام اشتباه کرده است.